



● در آمد

حجت‌الاسلام و المسلمین نورالله جبل‌عاملی، از اهالی خمینی‌شهر (سده سابق) و فرزند آیت‌الله مرحوم حاج شیخ عبدالجواد جبل‌عاملی است (یکی از دو نفر یار و همراه تحصیلی و عملی شهید محراب اشرفی اصفهانی در قم و کرمانشاه که فرد سوم مرحوم امام‌سده‌ی است). ایشان از زمان کودکی خویش تا هنگام شهادت شهید محراب - به‌ویژه اعزام هیأت علمی مأمور از طرف آیت‌الله العظمی بروجردی به کرمانشاه - خطرات و نکات تاریخی مهمی را در ذهن دارد.

عشق و هدفش شهادت بود...

■ شهید اشرفی اصفهانی از زبان فرزند دوست نزدیکش
در گفت‌وگو با شاهد یاران با حجت‌الاسلام نورالله جبل‌عاملی

ایشان به منزل شما رفت و آمد داشت؟
ما منزلی اجاره‌ای در قم داشتیم و چون با ابوی ما آشنایی داشتند، مرتب در رفت و آمد بودند. اوایل که با پدرم هم‌حجره بودند در خوراک و غذا شراکت داشتند، بعد هم مرتب دو طرف با یکدیگر مرادوه داشتند.
از آن مرادوها و رفت و آمدها بگوئید.
آنچه به یاد می‌آورم، خصوصیت تواضع ایشان بود و برخورد خوبی که با همه افراد داشتند. با همان حالت سادگی و بدون تجملات به منزل همه می‌آمدند و در اتاق می‌نشستند. از ویژگی‌های ایشان این بود که با همه با احترام، خوبی و خنده‌رویی برخورد می‌کردند. در این مدت، شاید صد بار ما ایشان را دیدیم که همیشه متبسم بودند. هیچ‌وقت من شهید اشرفی اصفهانی را در حالت تند و عصبانیت ندیدم و خنده‌رویی از ویژگی‌های ایشان بود.
حاج آقا اشرفی، در درس بزرگان و عالمان آن دوره شرکت می‌کردند. ابتدا به درس آیت‌الله حائری، آقای صدر و آیت‌الله خوانساری که از مراجع آن زمان بودند می‌رفتند و بعد هم مرتب در درس آیت‌الله بروجردی شرکت می‌کردند. حاج آقا و ابوی ما، از طرف آیت‌الله بروجردی، مسؤولیت امتحان از طلاب قم را بر عهده داشتند و در کتاب‌خانه‌ای نزدیک مدرسه فیضیه ممتحن بودند.
در زمانی که ایشان و پدرتان ممتحن شدند، شما چند سال سن داشتید؟
حدود یازده، دوازده ساله بودم، چون من از

پدرتان بودید؟
ما ابتدا در اصفهان سکونت داشتیم، ولی بعد که به قم آمدیم ما در منزل بودیم و پیش پدرمان نمی‌ماندیم. ایشان برای درس و تحصیل به حجره می‌رفتند و ما با والد در منزل بودیم. آیت‌الله اشرفی اصفهانی، تقریباً مدت بیست و سه سال مدرسه فیضیه بودند و علت عمده این‌که منزلی اجاره نکردند و خانواده‌شان را به قم نیاوردند، این بود که ایشان از لحاظ مادی امکان آن را نداشتند، به همین علت هم، در این مدت طولانی، در حجره به‌سر می‌بردند و خانواده‌شان هم در خمینی‌شهر اصفهان بودند که قبلاً به آن سده می‌گفتند و فقط در ایام تعطیل - مثل ماه رمضان، ماه محرم یا تابستان - سری به خانواده می‌زدند و بقیه را در همان حجره بودند.

آنچه به یاد می‌آورم، خصوصیت تواضع ایشان بود و برخورد خوبی که با همه افراد داشتند. با همان حالت سادگی و بدون تجملات به منزل همه می‌آمدند و در اتاق می‌نشستند. از ویژگی‌های ایشان این بود که با همه با احترام، خوبی و خنده‌رویی برخورد می‌کردند.

اولین تصاویری که از شهید محراب در خاطر دارید، مربوط به کدام دوره است؟
با شهید حاج آقا عطاءالله اشرفی اصفهانی ایشان با پدر ما - مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالجواد جبل‌عاملی - ارتباط و معاشرت داشتند. به همین سبب، ارتباط ما هم با ایشان همواره برقرار بود. شهید، در قم مرتب به منزل ما می‌آمدند؛ همین‌طور در دوره‌ای که در حجره پدرمان، در مدرسه فیضیه قم، بودند. ابوی ما در مدرسه فیضیه، در طبقه فوقانی، حجره‌ای داشتند و حدود دو سال آقای اشرفی و ابوی بنده در یک اتاق و یک حجره با هم به‌سر بردند. منتها حاج آقا اشرفی، بعدها اتاق و حجره دیگری در طبقه هم‌کف مدرسه فیضیه تهیه کردند و حدود بیست و یک سال در آن‌جا بودند. یاد می‌آید که در دوره کودکی گاهی به حجره ایشان می‌رفتیم و با توجه به این‌که من کم‌سن و سال بودم، آقای اشرفی احترام فراوانی به من می‌گذاشتند، چون اخلاق‌شان این‌گونه بود که همیشه با تبسم و خوش‌رویی و احترام با همه افراد - حتی کودکان - برخورد می‌کردند. آشنایی ما از آن زمان شروع می‌شود. اگر بخواهیم تاریخ دقیق آن را بیان کنیم، در حدود پنجاه و چند سال - حدود سال ۱۳۳۶ شمسی - قبل می‌شود.
آن موقع، شما چند سال سن داشتید؟
به دبستان می‌رفتم، شاید همان سن هفت، هشت سالگی بودم.
شما در آن حجره و مدرسه چه مدتی پیش

- مثل آقای ممدوحی از اساتید بزرگ قم یا آقای بخشی - از همان‌جا طلبگی را آغاز کنند.

زمانی که علما در آن‌جا حضور پیدا کردند و حوزه پا گرفت، برخورد فرقه‌های مختلف آن‌جا و اهل سنت با این موضوع چگونه بود؟

زمانی که می‌خواستیم وارد کرمانشاه شویم، صحنه یکی از شهرهای سر راه ما به کرمانشاه بود که بعضی‌ها در این شهر معروف به شیطان‌پرست بودند. در آن‌جا عده زیادی به استقبال ما آمدند. آقای فلسفی در صحنه سخنرانی‌ای کردند که همه در تعجب بودند که تا چه حدی سخنرانی ایشان متناسب با این جمع و اعتقادات و گروه‌های مختلف اهالی شهر است و جاذبیت فراوانی را به وجود آورد. به‌خاطر اطلاعیه‌ای که در شهر آن را با بلندگو اعلام کرده بودند که آقای فلسفی، سخنران معروف، از طرف آیت‌الله بروجردی مأمورند سخنرانی کنند، مسجد بزرگ آن‌جا از جمعیت پر شده بود.

یعنی این حرکت تبلیغی در راه و از بدو ورود وجود داشت و با همان سخنرانی روشن‌گری برای مردم آغاز شد. آیا علما بحث‌های علمی با پیروان آن فرقه‌ها نکردند؟

نه، اغلب علمای‌شان راضی به بحث کردن نمی‌شدند، چون در این بحث‌ها همواره علمای ما پیروز می‌شدند. الان هم به همین صورت است و غالباً



مجلس تاسیس انجمن علمی دانشجویی در کرمانشاه

بروجردی رفته بودیم، از ما استقبال می‌کردند. در شهرهای مختلف، علما نیز از هیأت اعزامی استقبال می‌کردند.

آن سه نفر و گروه طلاب با یکدیگر حرکت می‌کردند؟

بله، مثل یک کاروان. آقای احسن بودند که تقریباً همه‌کاره آقای بروجردی بودند، در کارهای دفتری و بیرونی ایشان که برای مرحله اول برنامه‌ریزی آن‌جا آمده بودند.

آقای فلسفی به چه منظوری آمده بودند؟ ایشان برای سخنرانی آمده بودند که شاید هفت، هشت روز در آن‌جا سخنرانی کردند تا مردم جمع شوند و به آن‌ها بگویند که این طلاب از طرف آیت‌الله بروجردی آمده‌اند. علمای کرمانشاه هم آمدند و در مجموع، استقبال خوب بود.

دلیل تأکید آیت‌الله بروجردی بر حوزه کرمانشاه چه بود؟

شاید علتش این بوده که علمای خیلی محدودی در کرمانشاه بودند. هنگامی که وارد کرمانشاه شدیم، گفتند که در اویش آمده‌اند، یعنی تا این حد با روحانیون و روحانیت بیگانه بودند و خیلی کم آن‌ها را دیده بودند. این است که ضرورت وجود یک حوزه علمیه در آن‌جا و تشویق افراد برای این‌که به حوزه بیایند و دروس طلبگی بخوانند، برای ایشان یک امر مسلم شده بود، لذا این سه شخصیت را که هر کدام استوانه بزرگی از حوزه علمیه قم بودند برای این‌کار به کرمانشاه فرستادند.

به این ترتیب، ذهنیت مردم کرمانشاه نسبت به دین در همان حد درویشی بود؟

بله، در همین حد بود. البته چند نفر از روحانیون - مثل آقای جلیلی - اهل و ساکن کرمانشاه بودند، ولی این‌که افراد روحانی و مهم را در کوچه و خیابان‌ها ببینند خیلی کم‌رنگ بود. به همین سبب، ورود ما برای آن‌ها خیلی تعجب‌آور بود که یک اتوبوس و دو ماشین سواری پر از روحانی را ببینند. همین کار آیت‌الله بروجردی، تحول فراوانی را در کرمانشاه به وجود آورد و زمینه‌ای شد برای این‌که عده‌ای از طلاب کرمانشاهی که اکنون عده‌ای از آن‌ها از بزرگان هستند

سال اول دبیرستان به کرمانشاه رفتیم. گاهی اوقات، در مدرسه فیضیه، زمانی که آیت‌الله خوانساری نمی‌آمدند، شهید اشرفی اصفهانی به جای ایشان نماز می‌خواندند. چون آن زمان من نوجوان بودم، تنها چیزی که به‌خاطر می‌آورم، این است که گاهی من به حجره ایشان می‌رفتم یا ایشان به منزل ما می‌آمدند یا با آقازاده‌های‌شان - حاج آقا حسین و حاج آقا محمد - که هم‌سن من بودند دوستی داشتیم و به حجره‌شان در مدرسه فیضیه می‌رفتم.

شما با فرزندان ایشان هم کلاس هم بودید؟ چون آن‌ها یکی، دو سال از من بزرگ‌تر بودند، لذا هم‌کلاسی نبودیم، ولی با پسر سوم ایشان - حاج احمد آقا - به یک مدرسه ملی می‌رفتم که ایشان یک کلاس از من پایین‌تر بودند؛ در همان سه سالی که من در کرمانشاه با مرحوم ابوی و حاج آقا عطاءالله اشرفی با هم در مدرسه آیت‌الله بروجردی بودیم. از سال ۱۳۳۵ که آیت‌الله العظمی بروجردی، پدر ما، حاج آقا اشرفی اصفهانی و فردی به نام امام‌سدهی را به حوزه علمیه کرمانشاه فرستادند و من در حدود سه سال در آن مدرسه علمیه بودم و در آن‌جا بیش از گذشته با آیت‌الله اشرفی اصفهانی آشنا شدیم.

راجع به چگونگی فرستادن این سه نفر از سوی آیت‌الله بروجردی به حوزه علمیه کرمانشاه، چه مسائلی را به‌خاطر دارید؟

آیت‌الله بروجردی، از اطرافیان‌شان سؤال کردند چه کسانی برای اعزام به کرمانشاه مناسب هستند که آن زمان حوزه علمیه نداشت، و همه گفتند این سه نفر مناسب‌اند؛ چون با هم دوست و آشنا هستند و از نظر علمی، وجهه رفتاری و جهات مختلف این سه نفر را مناسب دیدند. البته ابوی ما شاید به آن صورت راضی نبودند، ولی چون امر آیت‌الله بروجردی بود، اطاعت کردند و ابتدا به‌تهدیه رفتند و بعد خانواده‌مان را هم به آن‌جا بردند.

شما از همان ابتدا همراه ایشان بودید؟
بله، از همان ابتدا. یادم می‌آید که آقای فلسفی - منبری معروف - هم بودند و بیش از شصت، هفتاد نفر از طلاب را انتخاب کردند و رفتیم. در بین راه به هر شهری که می‌رفتیم، به‌دلیل این‌که از طرف آیت‌الله

علتش این بوده که علمای خیلی محدودی در کرمانشاه بودند. هنگامی که وارد کرمانشاه شدیم، گفتند که در اویش آمده‌اند، یعنی تا این حد با روحانیون و روحانیت بیگانه بودند و خیلی کم آن‌ها را دیده بودند. این است که ضرورت وجود یک حوزه علمیه برای ایشان یک امر مسلم شده بود.

راضی نمی‌شوند با علما و بزرگانی که وارد بر مسائل اعتقادی ما هستند، بحث کنند. شاید بعضی از علمای اهل سنت هم - به‌عنوان دیدار - به مدرسه آیت‌الله بروجردی آمدند، ولی به‌عنوان بحث نیامدند.

نقش آن سه روحانی، یعنی شهید اشرفی اصفهانی، پدر شما و امام‌سدهی در وحدت میان شیعه و سنی چه بود؟

قهرماً وجود این آقایان زمینه‌ساز اتحاد و انسجام بود، مخصوصاً زمانی که آیت‌الله اشرفی اصفهانی در آن‌جا ماندند، سخنرانی‌های بسیاری کردند و بعد هم که حکومت اسلامی برقرار شد، این کار وسعت بیش‌تری پیدا کرد، ولی در همان زمان هم رفتار این سه نفر از بزرگان به‌گونه‌ای بود که هیچ اصطکاک با فرق دیگر با اهل سنت پیش نمی‌آمد و کاری می‌کردند که با اتحاد و انسجام توأم باشد، لذا بحث و درگیری و صحبتی نبود و زمانی هم که اهل دیگر فرقه برای دیدار و ملاقات می‌آمدند، اغلب با احترام با آن‌ها برخورد می‌کردند.

علت این‌که مرحوم پدرتان پس از سی سال

از کرمانشاه برگشتند چه بود؟

خودشان می‌گفتند مادرشان راضی نیستند چون از همدیگر دور بودند و بعد هم عوامل مختلفی دخیل بودند. شاید دیگر نیازی هم به ایشان در کرمانشاه نبود، چون آیت‌الله قدیری هم آمدند و به آن جمع اضافه شدند و در آن محدوده و آن مدرسه نیازی به همه این چهار نفر بزرگوار نبود. به این خاطر هم مرحوم امام‌سده‌ی، هم آقای قدیری و هم ابوی ما به تدریج به قم برگشتند.

مرحوم امام سده‌ی پس از پدر شما برگشتند؟

دقیقاً به‌خاطر ندارم، ولی بازگشت‌شان نزدیک هم بود.

پس از بازگشت پدر شما، مراداد‌تان با شهید اشرفی به چه شکلی بود؟

ایشان زمانی هم که مقامات بالا داشتند، باز هم ساده می‌آمدند، در منزل ما را می‌زدند و به داخل می‌آمدند و با ما صحبت و احوال‌پرسی می‌کردند. گاهی شب در منزل ما می‌ماندند. با خانواده‌شان هم می‌آمدند و ارتباطات برقرار بود. تا همین اواخر هم این رفت و آمدها ادامه داشت. یک روز در منزل بودم که دیدم در می‌زنند، در را که باز کردم، دیدم آقای اشرفی اصفهانی تک و تنها هستند و می‌پرسند: ابوی نیستند؟ گفتم: بیاید داخل، یک چای بخورید تا ببینم ایشان کی می‌آیند. وقتی وارد شدند، دیدم که به همان حالت‌های سابق و ساده‌زیست هستند.

ابوی ما هم همین‌طور بودند و در دوران طلبگی سختی‌ها و مشکلات فراوانی را تحمل کردند. خود ایشان هم گاهی نقل می‌کردند که من چه در ده سالی که در اصفهان درس می‌خواندم و چه در بیست و سه سالی که در قم بودم، با چه صدمه و سختی‌هایی امرار معاش می‌کردم. وقتی ما به حجره ایشان در قم می‌رفتیم، با وجود این‌که سرمایه محصلان و روحانیون کتاب است، ولی ایشان چند کتاب بیش‌تر نداشتند.

توان این‌که بخواهند کتاب بخردند نداشتند و برخی کتاب‌های‌شان هم کتاب‌های وقعی بود. اغلب، برای مطالعه، به کتاب‌خانه مدرسه فیضیه می‌رفتند. کف اتاق‌شان حصیر پهن بود. تمام وسایل آن اتاق یک قیمت ناچیزی داشت و مالی که دارای ارزش زیادی باشد، نداشتند. تا این اواخر هم همان زندگی ساده را داشتند. در کرمانشاه هم خانه اجاره‌ای کردند تا این‌که عده‌ای آمدند و برای‌شان خانه‌ای خریدند.

از خاطرات کرمانشاه بیش‌تر بگویید.

در ابتدا آقای اشرفی در همان حجره مدرسه آیت‌الله بروجردی بودند و پس از آن هم به همراه ابوی به منزل ایشان می‌رفتیم. مرحوم امام‌سده‌ی اول‌بار خانواده را آوردند، ابوی ما قدری بعدتر و آیت‌الله اشرفی اصفهانی دیرتر منزلی اجاره کردند و خانواده‌شان را آوردند. در همان موقع، بیش‌تر با پدرم ارتباط داشتند. البته خانواده ایشان هم با والده ما رابطه زیادی داشتند، خانم بسیار خون‌گرم، خوش‌بین و خوش‌برخوردی داشتند. بچه که بودم، خانواده ایشان وقتی مرا می‌دیدند، احوال‌پرسی و استقبال فراوانی می‌کردند.

مردم خمینی شهر، از شهید اشرفی چگونه یاد می‌کنند؟

من آن موقع در کرمانشاه نبودم، ولی در صحبت‌هایی که گاهی اوقات از ایشان می‌شنیدیم یا در روزنامه می‌خواندیم، در نماز جمعه یا موارد دیگر اظهار می‌کردند که من آرزوی شهادت دارم و برای شهادت آماده هستم که سرانجام هم به آرزوی‌شان رسیدند.

همیشه در صدر هر سخنرانی و نیز هر گاه مردم می‌خواهند از افتخارات خمینی شهر بیان کنند، قطعاً یکی آقای اشرفی اصفهانی است که اصالتاً اهل خمینی شهر بودند. با بزرگی و احترام از ایشان یاد می‌کنند، چون ایشان همیشه با افراد، در سخن‌رانی‌ها، و رفتار با مردم متواضع بودند و با کسی برخورد نایجابی نداشتند. همه از ایشان خیر و خوبی می‌گویند.

طبق شنیده‌ها آقای اشرفی خیلی آرزوی شهادت داشتند، شما این مسأله را چگونه می‌بینید؟

ایشان از ابتدا اطمینان قلبی و حس همراهی با انقلاب داشتند و یکی از افراد مؤثر در تحول انقلاب در باختران و کرمانشاه بودند و از کسانی بودند که به مرحوم امام (ره) علاقه فراوانی داشتند و مراداد‌ت نامه‌ای و رفت و آمدی هم با ایشان داشتند. من آن موقع در کرمانشاه نبودم، ولی در صحبت‌هایی که گاهی اوقات از ایشان می‌شنیدیم یا در روزنامه می‌خواندیم، در نماز جمعه یا موارد دیگر اظهار می‌کردند که من آرزوی شهادت دارم و برای شهادت آماده هستم که سرانجام هم به آرزوی‌شان رسیدند.

شما بعد از انقلاب در کرمانشاه ایشان را ملاقات کردید؟

خیر، من دیگر به کرمانشاه نرفتم، ولی در قم ایشان

را زیاد می‌دیدم.

شما چگونه از شهادت ایشان آگاه شدید و شهادت آقای اشرفی چه تأثیری بر شما گذاشت؟
از این خبر از طریق رسانه‌های رادیو و تلویزیون مطلع شدیم، اظهار ناراحتی زیادی کردیم و در مسجد خودمان هم برای ایشان بزرگداشتی گرفتیم که مردم هم استقبال زیادی کردند. در حدی که از دست ما برمی‌آمد برای دفن ایشان و آوردن جنازه به اصفهان شرکت کردیم و اغلب در مجالسی که مردم و آقازاده‌های‌شان برگزار می‌کردند، در مساجد مختلف با جمعیت می‌رفتیم و شرکت می‌کردیم.

شنیده‌ایم که مردم از خمینی شهر تا اصفهان ایشان را تشییع کرده‌اند.

من خودم، در آن تشییع جنازه نبودم، ولی در هنگام دفن در اصفهان بودم و در اغلب فاتحه‌ها شرکت کردم.

پس از گذشت بیست و شش سال از شهادت ایشان، می‌بینیم که هنوز هم مردم خمینی شهر هر ساله برای شهید محراب سالگرد می‌گیرند.

در مسجد ایشان، هر ساله از طرف آقازاده‌های‌شان مراسمی برگزار می‌شود و مردم هم شرکت می‌کنند.

از خصوصیات ویژه‌ای که در شهید محراب بود که شاید همه هم بدانند و مرحوم امام (ره) هم در اطلاعیه‌ای که دادند آن را بیان کردند، همان ایمان‌شان بود. در وجود آیت‌الله اشرفی دو جنبه که نشان ارزش یک انسان است - یعنی بعد عقلانی و دیگری بعد عاطفی - وجود داشت. ایشان از جنبه عقلانی در جهت علم و معرفت جزو اساتید بزرگ بودند و در قم درس می‌دادند و شاگردان فراوانی داشتند و بعد هم در کرمانشاه شاگردان زیادی تربیت کردند. از لحاظ عاطفی هم در بعد اجتماعی همیشه می‌خواستند به مردم خدمت کنند. گاهی می‌گفتند باید در خمینی شهر بیش‌تر به مردم خدمت کنند، منتها بعد به کرمانشاه رفتند و به مردم آن‌جا خدمت کردند. ایشان دعای



پارک چهارمهرین شهید محراب اشرفی اصفهانی



کمیل را از حفظ می‌خواندند و شب‌های جمعه در کرمانشاه مراسم دعای کمیل برپا می‌کردند. از همان ابتدا هم چراغ را خاموش می‌کردند و با صدا و لحن جالبی که هنوز در ذهنم تداعی می‌شود، دعای کمیل را با آن زمزمه‌ها و حالات می‌خواندند. افراد اهل حال و کسانی که دنبال ابعاد عرفانی و معنوی بودند، غالباً در دعای کمیل ایشان در کرمانشاه حاضر می‌شدند. در آن چند سالی که آن‌جا بودم، شب‌های جمعه دوست داشتم هر جا هستم بروم و در دعای کمیل ایشان با آن ویژگی‌های خاصی که داشت شرکت کنم. البته شهید دعاهای دیگری هم خودشان داشتند، ولی آن‌که به‌صورت عموم بود دعای کمیل ایشان بود که شب‌های جمعه در مدرسه آیت‌الله بروجردی می‌خواندند و جمعیت زیادی هم به‌گردشان می‌آمدند.

به نظر شما علت این‌که منافقین کوردل سعی داشتند با نقشه‌های زیرکانه و پیچیده و با برنامه‌ریزی‌های آن‌چنانی، یاران امام (ره) را شهید کنند، چه بوده است؟

به‌علت آن کوردلی و تصور غلطی که داشتند، خیال می‌کردند یاران امام و بزرگانی که همیشه در انقلابات جلو بوده‌اند و مردم هم دنباله‌رو آن‌ها بوده‌اند را اگر ترور کنند و از بین ببرند، می‌توانند حرکت انقلاب را کند کنند. درحالی‌که برعکس بود، هر قدر این بزرگان شهید می‌شدند، مردم بیش‌تر در انقلاب و در جبهه و اجتماعات حضور پیدا می‌کردند. هدف آن‌ها این بود که یاران امام (ره) را کم کنند تا کم‌کم به خیال خودشان، خود امام (ره) را در موضع ضعف قرار بدهند. درحالی‌که اثرات عکس داشت؛ هر کدام از این شهدای محراب یا شهدای دیگر زمینه‌ساز یک تحول بیش‌تر در میان بقیه مردم بودند.

ما شنیده‌ایم که شهید محراب خیلی تأکید داشتند به جبهه بروند و مرتب به سنگرها می‌رفته و با رزمنده‌ها نشست و برخاست می‌کرده و در آن‌جا مراسم دعا برپا می‌کرده‌اند. ایشان در جمع‌آوری کمک‌های مردمی و روحیه دادن به رزمندگان خیلی تأکید داشتند.

ما از رسانه‌ها، آقا زاده‌های‌شان یا دیگران شنیده‌ایم که ایشان علاقه زیادی به سربازان داشتند و لباس پاسداری می‌پوشیدند و با همان وضع می‌رفتند و با آن‌ها صحبت می‌کردند. حتی با آن‌ها در جبهه در یک سنگر می‌خوابیدند که اثرات خیلی زیادی داشت. ایشان هر وقت فرصت پیدا می‌کردند، به نزد خانواده شهدا و بر سر مزار شهدا می‌رفتند و از سربازان اسلام و خانواده آن‌ها پس از شهادت دل‌جویی فراوانی می‌کردند. خودشان را کاملاً وقف انقلاب کرده بودند، لذا در هر جایی که می‌توانستند حضور داشتند و مشوق افراد - چه درجبهه‌ها و چه در جنبه‌های علمی - بودند و همیشه در نگهداری از انقلاب کوشا بودند.

از دیگر ویژگی‌های ایشان که در ذهنم هست، اطمینان و یقینی است که همیشه در زندگی داشته‌اند و چون اطمینان و یقین داشتند، با آرامش و خون‌سردی درونی می‌زیستند و چون عاشق شهادت بودند، به هدف خودشان رسیدند. با مراجع بزرگ آن زمان مثل آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خوانساری آشنایی زیادی داشتند، ولی هیچ‌وقت به آن‌ها ابراز نکرده که از لحاظ زندگی کمبود و فقر دارند و همیشه با مناعت طبع و بزرگواری

بود که با همه این صدمه‌ها، باز هم به‌دنبال علم رفتند و خسته نشدند و آن‌طور عاشق علم و فراگیری علم بودند. در زندگی خودشان هم با رفتار، برخورد، ایمان، استقامت و صبوری که داشتند برای دیگران الگوست که نکند کسی با کمی و کمبود از کوره در برود و ناراحت بشود.

حرف آخر؟

شهید محراب، از ابتدا در خانواده‌ای بودند که وضع مالی خوبی نداشتند. ایشان از جهاتی هم با ما فامیل می‌شوند و در صحبت‌های‌شان می‌گفتند که اجداد ما از جبل‌عامل بودند، یعنی اجداد ایشان هم از منطقه جبل‌عامل جنوب لبنان بوده‌اند. اجداد ما هم به صاحب "جامع المقاصد" می‌رسد. از آن جهت نیز با هم قوم و خویشی پیدا می‌کنیم. در یک کلام ایشان در زندگی ساده‌زیست بودند و از اول هم به آن عادت کرده بودند. خودشان اظهار می‌کنند در ده سالی که در اصفهان بودند با نان خشک و حداقل خوراک زندگی می‌کرده‌اند. بعدها هم که به قم آمدند، باز با همان سادگی زندگی می‌کردند و تا آخر عمر هم این سادگی وجود داشت. برخی وقتی به مقام و منصبی می‌رسند؛

فراموش می‌کنند حالات قبلی را. البته، زندگی ایشان ممکن است یک تفاوت جزئی داشته و یقیناً مثل سابق روی حصیر زندگی نمی‌کرده‌اند، روی فرش بوده، ولی آن روحیه و طبع ساده‌زیستی را تا آخر عمر داشته‌اند. شهید اشرفی، "اسفار" ملاصدرا و "منظومه" سبزواری و فلسفه را در نزد مرحوم امام (ره) و فقه و اصول را نزد آیت‌الله بروجردی و بعضی علمای دیگر می‌خوانده‌اند. به‌علاوه، علاقه و محبت متقابلی بین حضرت امام و آقای اشرفی اصفهانی وجود داشت، به‌طوری‌که شیخ حسن صانعی خودشان به من گفتند که بارها از مرحوم امام در جلسات خصوصی می‌شنیدم که اگر عالم و روحانی واقعی می‌خواهد، به‌سراغ حاج آقا عطاءالله اصفهانی بروید. چون به علم‌شان عمل می‌کردند و فقط اهل حرف نبودند. آقای اشرفی در سن چهل سالگی به مرتبه اجتهاد رسیدند و ورقه‌های اجتهاد را از علمای آن زمان گرفتند. آقای اشرفی را در کرمانشاه دستگیر کردند و به تهران آوردند و دوباره آزاد شدند. البته من از مبارزات سیاسی آن بزرگوار اطلاعات زیادی ندارم، کلاً همین‌قدر می‌دانم که ایشان را به‌خاطر سخن‌رانی‌هایی که داشتند، دستگیر کردند و به تهران آوردند، افراد زیادی برای ایشان اقدام کردند یا چون دیدند ممکن است در کرمانشاه موجب مشکلات اضافه‌ای برای دولت پیدا شود، حاج آقا را بعد از مدت کمی آزاد کردند.

از دیگر ویژگی‌های خاص شهید محراب زهد، پارسایی، حلم، صبر، استقامت و حسن خلق و خصوصیاتی که اغلب بزرگان داشتند، بوده است.

من حیث المجموع، ایشان مدت ده سال در اصفهان درس می‌خواندند، بیست و سه سال در قم و حدود بیست و هفت سال هم در کرمانشاه بودند که در آخر به هدف خودشان و عشق‌شان که شهادت بود نائل شدند. خودشان هم وصیت کردند که مرا در تخت فولاد اصفهان دفن کنید. در وصیت‌نامه‌شان از مال و منال هیچ صحبتی نکرده‌اند و فقط به بچه‌های‌شان راجع به تقوا، نماز و اطاعت از خدا توصیه کرده‌اند و چیز دیگری هم نداشته‌اند. ■

زندگی می‌کردند.

علت این‌که ایشان سختی‌ها را تحمل می‌کردند و هیچ‌وقت اظهار ناراضی نمی‌کردند، چه بود؟ مثلاً شاید زمانی هم بوده که ایشان دل‌شان می‌خواست از کرمانشاه به شهر خودشان برگردند. اظهار نظر نکردن، برخاسته از قناعت افراد است. کسی که آن ابعاد معنوی، عرفانی و روحانی را پیدا کرد، دیگر به‌دنبال مال و منال نمی‌رود و از خدا پول و ویلا و اتومبیل نمی‌خواهد، از خدا چیز دیگری می‌خواهند و ابعاد معنوی و روحانی را طلب می‌کنند. از این نظر بود که آقای اشرفی به‌دنبال این نبودند که به آن بزرگان بگویند که وضع زندگی ما سخت است. خواسته‌شان فقط در همین حد بود که دعا کنند که در درس و تدریس توفیق بیش‌تری پیدا کنند و در آن وادی بودند، لذا از همان اول با روحیه قناعت و بزرگواری‌ای که در ایشان بود به‌دنبال امور دنیا نبودند و تا آخر در منزل اجاره‌ای بودند. درباره اتومبیل هم باید بگویم که ایشان یک پیکان کهنه سوار می‌شدند. این‌ها دوستدار همین بودند و تمنای ماشین فلان و خانه آن‌چنانی نداشتند و به‌دنبال زندگی در رفاه نبودند. اتفاقاً ساده‌زیستی حاج آقا تأثیرات زیادی بر مردم می‌گذاشت. این افراد، برای دیگران الگو هستند. آیت‌الله اشرفی اصفهانی در جمع جهات برای دیگران الگو و سرمشق بودند، مثلاً در جنبه تحصیلی و سختی‌هایی که تمام کسانی که می‌خواهند درس بخوانند، باید تحمل کنند و الگو باشند و این‌گونه

برخی وقتی به مقام و منصبی می‌رسند؛ فراموش می‌کنند حالات قبلی را. البته، زندگی ایشان ممکن است یک تفاوت جزئی داشته و یقیناً مثل سابق روی حصیر زندگی نمی‌کرده‌اند، روی فرش بوده، ولی آن روحیه و طبع ساده‌زیستی را تا آخر عمر داشته‌اند.